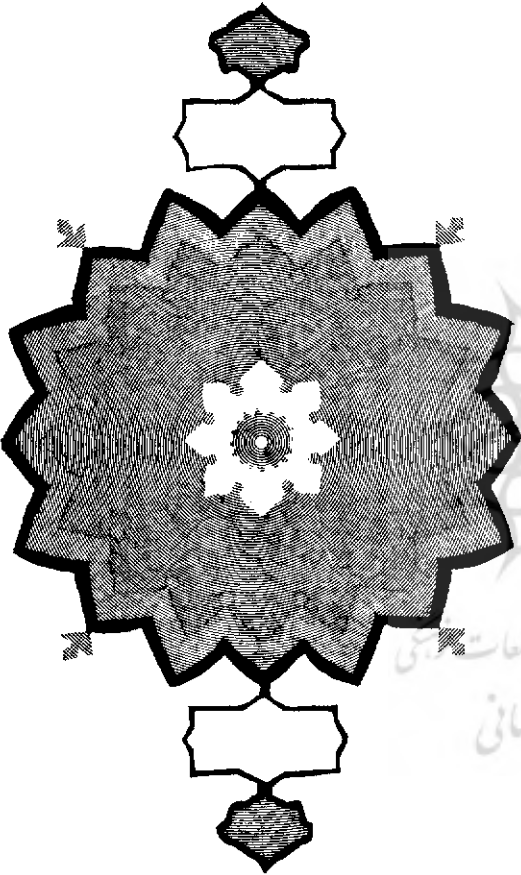


اسپهد نشین مغان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

از

رحیم هویدا

(دکتر در جغرافیا - استاد دانشگاه آذربایجان)



پرويشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي

پرتال جامع علوم انساني

اسپهبد نشین مغان

برای بررسی در مورد اسپهبد نشین مغان نخست ضروری است که مختصری از وجه تسمیه مغان و سوابق تاریخی آن بیان شود. مغان که سابقاً موغان یا مفکان یا موقان نام داشته سابقه تاریخی بسیار طولانی دارد و در گذشته با شهرهائی مانند اسفندار و بد یا بدین و وئان و باجروان و برزند و اولتان و بسیاری شهرهای دیگر یکی از مراکز آنروز تمدن بوده و محصولاتش مانند انگور و دیگر میوه‌ها و قطیفه و پلاس و زیلو داشته و پنبه آن معروف و بازارهای معتبری در شهرهای آن بوده که از آنسوی ارس برای خرید و یا مبادله کالا به آنجا می‌آمده‌اند و مساجد معتبری مانند مسجد شهر ورژان داشته که معروف و دارای شهرت بسزائی بوده است.

بطور مسلم تا نیمه قرن پنجم هجری که اسپهبد آنجا با امیر و هسودان به جنگ پرداخت شهرها آباد و بلاد آن معمور بود ولی معلوم نیست در اثر چه عواملی همه آن آثار و شهرها از بین رفت و فقط چند اثر خرابه مانند بهرام تپه و قلعه اولتان در دشت مغان ایران و شهریار در مغان شوروی از دوران ساسانیان باقی مانده است. یعقوبی صاحب کتاب البلدان در ذکر شهر تفلیس اشاره برودخانه ارس کرده مینویسد «گفته میشود در پشت سر رودخانه سیصد شهر ویرانست

و این شهرها هستند که خدای تعالی داستان آن و اصحاب رس را ذکر کرده است و چون حنظله بن صفوان را برایشان مبعوث کرد پس او را کشتند و خداوند آنان را نابود ساخت.^۱»

وعاداً و ثمود واصحاب الرس و قروناً بین ذلك کثیرا و کلا ضربناله الامثال و کلا تبرنا تتبیرا

کذبت قبلهم قوم نوح واصحاب الرس و ثمود .^۲

و راجع باصحاب رس یکی از معتبرترین اخبار تفسیری را که در صافی ذیل آیه ۴۰ از سوره فرقان از امام زین العابدین روایت کرده است که ایشان هم از پدر بزرگوار خود امام شهید حسین بن علی علیه السلام بروایت از پدر بزرگوار خود علی ابن ابیطالب شنیده است که ترجمه آنرا در اینجا می آوریم^۳ که فرمود ، سه روز پیش از شهادت حضرت علی بن ابیطالب ، شخصی از اشراف قبیله بنی تمیم بنام عمرو به حضور حضرت علی آمد و گفت یا امیرالمؤمنین درباره اصحاب رس بمن خبر ده که در کدام عصر بوده اند و محل سکونتشان کجا بوده پادشاهان آنان کی بود و آیا خداوند پیغمبری برایشان مبعوث کرد یا نه؟ و باچه چیز بهلاکت رسیدند. من در قرآن مجید حدیث آنانرا می بینم اما اخبارشان را نمی یابم . علی علیه السلام فرمود: از حدیثی پرسیدی که پیش از تو احدی درباره آن سؤال نکرده و بعد از من هم کسی از آن بتو خبر نخواهد

۱- سوره فرقان آیه ۲۸

۲- سوره ق آیه ۱۲

۳- بنابه گفته تفسیر صافی کتاب عیون اخبار الرضارا صدوق علیه الرحمه از محدثین بزرگ شیعه بوده و در قرن چهارم هجری زندگی میکرده و صاحب یکی از کتب اربعه است نوشته و بصاحب بن عباد وزیر دانشمند ایرانی فرستاده است.

داد. در کتاب خدا هیچ آیه‌ای نیست مگر این که من آنرا میدانم و به تفسیرش آگاهم و میدانم که در کجا نازل شده، در صحرائی هموار یا در کوه و در چه موقع از شب و روز در حالی که به سینه خود اشاره میکرد فرمود: در اینجا دانش زیادی است ولی طالبان آن کم هستند. همینکه مرا از دست دادید پشیمان خواهید شد. ای برادر تمیمی، داستان آنان از این قرار بود که آنها قومی بودند بدرخت صنوبر که آنرا شاه درخت میخواندند پرستش میکردند این درخت را یافت بن نوح کاشته بود در کنار چشمه‌ای که روشاب نام داشت. آنها اصحاب رس نامیده شدند بدین سبب که آنان پیغمبرشان را زنده بگور کردند. این واقعه بعد از سلیمان بن داود بود. اصحاب رس دارای دوازده قریه در کنار نهری بودند که آنرا نهر ارس می نامیدند این نهر در بلاد مشرق بهمین نام نامیده میشد. در هیچ جا نهری پر آب تر و شیرین تر از آن وجود نداشت و هیچ قریه‌ای آبادتر از آنها پیدا نمیشد. نام ده اولی آبان، دومی آذر، سومی دی، چهارمی بهمن، پنجمی اسفند، ششمی فروردین، هفتمی اردیبهشت، هشتمی خرداد، نهمی مرداد، دهمی تیر، یازدهمی مهر و دوازدهمی شهریور بود. بزرگترین شهر آنان اسفندار بود که پادشاهشان در آنجا سکونت داشت و نامش ترکوز بن غار بوز بن یاوش بن سازن بود. چشمه رس و درخت صنوبر هم در آن شهر واقع شده بود.^۴

همچنین راجع به ارس علی بن ابراهیم قمی که از قدمای مفسرین شیعه است گوید: «الرس نهر بناحیه آذربایجان».

در برهان قاطع نیز گوید که رس نام رودخانه ایست که به ارس اشتهار دارد همچنین در تفسیر ابی مسعود گوید: اصحاب ارس قومی بودند باصنام ستایش می نمودند پس خدا شعیب را بر آن قوم فرستاد

۴- تفسیر صافی چاپ تهران ۱۳۳۶ قمری صفحه ۳۸۶.

تکذیب نمودند و رس چاهی بود که در حول و کنار آن زندگی داشتند همه آن طایفه یا خانه و کاشانه در همان چاه منخسف شدند و برخی از دانشمندان تفسیر گویند که اصحاب رس اصحاب حنظله بن صفوان است که از انبیاء میباشد خداوند عالم مرغ بزرگی را بر آن قوم مسلط نمود که اطفال آنها را می ربوده و در آن مرغ از هر رنگی بود و آن مرغ را عنقا نامیدند (بطول عنقها) و اینکه اصحاب تفسیر بوجود مرغی که اطفال را می ربوده اشاره نموده اند صحیح بنظر میرسد زیرا صاحب کتاب عجایب المخلوقات در نام بردن رودخانه ارس شرح زیر را از زبان دیسم می نگارد: «دیسم پسر ابراهیم خداوند آذربایگان گفت: با سپاه خود از روی پل ارس میگذشتیم چون بمیان پل رسیدم زنی را دیدم که کودکی در قنناق در بغل داشت. ناگهان یکی از اشتران تنه ای باو زده بینداخت و کودک از بغل او پرتاب شده چون فاصله از پل تا کف آب بسیار است پس از زمانی بآب رسیده و غوطه ای خورد دوباره بالا آمد و از سنگهایی که در کف رود است آسیبی ندیده بود. در این میان یکی از عقابها که بفراوانی در کنار رود آشیانه دارند کودک را از روی آب بر بود و او در نوک خویش راه بیابان پیش گرفت، من دسته ای را از دنبال فرستادم که چون عقاب در بیابان پائین آمده قنناق را پاره میکرد ایشان رسیده هیاهو کردند. کودک را گذارده پرواز کرد اینان چون بکودک رسیدند زنده بود و گریه میکرد برداشته پیش مادرش آوردند.»^۵

راجع به تسمیه نام مغان عقاید مختلفی اظهار شده از جمله خواندمیر صاحب کتاب حبیب السیر راجع به نام موغان در باب اولاد حضرت نوح علیه السلام چنین مینویسد:^۶

«سام علیه السلام چنانچه صاحب مقصد اقصی مرقوم خامه

۵- شهریاران گمنام صفحه ۸۷.

۶- حبیب السیر جلد اول.

بلاغت انتما گردانیده که مادر سام عموریه است بنت براخیل بن اردیس‌النبی و بروایت مقدسی و بعضی دیگر از مورخان آن‌جناب از کبار انبیاء مرسل بود بکثرت کیاست و وفور فراست و صلاح نفس و نجابت ذات از سایر اولاد نوح علیه‌السلام لاجرم آنحضرت او را به وصایت ولایتعهد خویش معین نمود و در وقت تقسیم اراضی عالم شام و جزیره و عراق و فارس و خراسان را بوی داد و بروایتی حضرت واهب‌العطایا سام را نه پسر بخشید از فخشند که ابوالانبیاء است و کیومرث که ملوک عجم است واسود که بقول صاحب بناکتی شهر نینوی و حبه و مداین از بناهای اوست و یمن و شام و روم پسران اویند و تورج که میان مورخان از او جز نامی نمانده و لاوود که فراعنه مصر از نسل او پیدا گشتند و عیلم که تعمیر خوزستان بوی منسوبست و ارم که قوم عاد از جملهٔ احفاد اویند و نوردکه بزعم حمداله مستوفی چهار پسر داشت آذربایجان و اران و ارمن و موغان و چون سام علیه‌السلام پانصد سال و بقولی ششصد سال در دار فنا بقا یافت بعالم آخرت شتافت و اولاد و احفاد او در اطراف آفاق متفرق گشتند .

موقع دشت مغان

دشت مغان يك معبر و دهلیز باز وسیع و تنها راه وصول بفلات آذربایجان در آخرین حد شمالی آذربایجان است که ارتفاعات سر بفلک کشیده اردبیل و مشگین و ارسباران مانند دیواره‌ای بلند در جلوی آن قرار گرفته و گردنه‌های صعب‌العبور و پرپیچ و خم نیر و حیران و دو جاقلاز و ارشق و خروسلو موانع بسیار ارزنده‌ای در برابر نفوذ و ورود هر مهاجمی بداخله فلات می‌باشد ^۷ و از طرف

۷- در قسمت غربی آذربایجان نیز دره قطور دل همین معبر باز را بازی میکند.

دیگر وجود رودخانه ارس يك مانع طبیعی در راه وصول به آن از طرف اران و ارمنستان و بالعکس در طریق نفوذ به اران و ارمنستان از داخله دشت مغان بوده و فلات آذربایجان و همچنین وجود مردمان جنگجو و رشید دشت مغان و اطراف و جوانب آن و داشتن مراتع زمستانی فراوان و اعتدال هوای آن در زمستان و سایر اوضاع و احوال يك موقعیت جغرافیائی استثنائی از لحاظ طبیعی ، انسانی ، اقتصادی و سوق الجیشی به آن بخشیده که قرنها مورد توجه سلاطین و امراء و گردنکشان و کشورگشایان بوده و طوعاً و کرها آنان را بسوی خود جلب و جذب نموده است کما اینکه قبل از ظهور اسلام نیز مرزبانان سلحشوری با پادگانها و مهمات لازم در دشت مغان اقامت داشته اند . علیهذا این دشت پهناور و بیکران سالیان دراز میدان تاخت و تاز فرق و اقوام مختلفی بوده که سودائی در سر داشته اند و گاهی توام با فتح و پیروزی بوده و گاهی هم شکستها و ناکامیها در برداشته است . چنانکه روزگاری نظر باستحکام آنجا دیسم هنگام جنگ با پسر عبدالرزاق گنجینه و بنه خود را به وزیر خود ابوجعفر فرزند ^۸ عبدالله میسپارد که بجای امنی در کوهستان مغان ببرد و زمانی المستجیر بالله بطمع خلافت بدست جستان در آنجا در خاک و خون غلطیده و هنگامی نادرشاه در آن تاج شاهی بر سر گذاشته است .

ولی دشت مغان با همه خاطرات تلخ و شیرین خود و با صدمات و لطماتی که از سم ستوران دوست و دشمن دیده است افتخارات تاریخی خود را در سینه پهناور خود بامانت نگه داشته تا عبرت نسلهای آینده باشد و خوداکنون چون گوهری تابناک برفرق گوشه ای از خاک وطن عزیز میدرخشد و روزهای درخشانتری نیز در انتظار اوست .

کتابخانه مد

۸- وزیر قبلی سالار مرزبان .

مردان دلیر و جنگی مغان نیز خود عامل بزرگی در راه پیشرفت یا شکست یکی از طرفین مخاصمه در روزگاران پیشین بوده و آنان نیز مانند مردان جنگی تالشان و گیلان در برابر اعراب ایستادگی کرده و استقلال و آزادی خود را از دست نداده بودند و بهمین سبب بایک خرمدین در کوههای اطراف مغان مدت سی سال در برابر فشار قشون اعراب ایستادگی میکرد و هر وقت خود را در برابر آنان ضعیف میدید بمغان می آمد و پس از تجدید قوا دوباره بحمله و مدافعه می پرداخته است و همچنین در زمستان های سخت آذربایجان چه در زمان صلح و چه هنگام جنگ که همه جا را برف و یخبندان فرا میگرفت و عملیات جنگی اجباراً متوقف میگردد دشت مغان بهترین محل برای لشکریان و ستوران آنها بود که با فراغ خاطر و دور از دسترس دشمن به آسودگی با استراحت می پرداختند و با تجدید قوا و گذراندن زمستان سخت خود را برای جنگ دیگری آماده میکردند. بنابراین دشت مغان از لحاظ طبیعی، اقتصادی، انسانی و سوق الجیشی جنبه فوق العاده و استثنائی داشت و باین جهات بوده است که همیشه نظر سلاطین و فرماندهان را بخود جلب مینموده است.

تقدیرنامه هندسه سپهبد

شهرهای قدیمی مغان

راجع به شهرهای قدیمی مغان اطلاعات امروزی ما منوط بکتاب جغرافیا و تواریخ قدیم است که ذکر مختصری از آنها در کتابهای مزبور باقیمانده است و مشخصات شهرها و حدود و جمعیت و کیفیت آن بطور وضوح و مشروح شرح داده نشده است و ما نیز ناچار همان نوشته جغرافیادانان قدیم را در اینجا میاوریم و امیدواریم کشفیاتی که اخیراً هنگام خاکبرداری از دشت مغان

برای ایجاد نهرها بوسیله اداره عمران مغان انجام میشود کمکی روشن شدن گوشه‌های تاریک تاریخ مغان بنماید .

اینک شهرهای مغان را بترتیبی که حمداله مستوفی قزوینی در کتاب «نزهة القلوب» که یکی از کتب معتبر جغرافیای قدیم است آورده است ، میاوریم .

از مندرجات کتب و جغرافیای قدیمه مسلم است که دشت مغان روزگاران آباد بوده و برای خود مدینتی داشته است که بعدها در اثر حوادث نامعلومی از میان رفته و گرد فراموشی بر روی صفحات آن نشسته است .

چنانکه بنا بنوشته جغرافی دانان و مورخان قدیم ، کرسی - موغان در قرن چهارم هجری شهری بوده بهمان نام که اکنون تعیین محل آن مشکل است .

بنا بگفته مقدسی «کرسی مغان شهری بوده بر ساحل دورودخانه و در میان باغستان و تقریباً باندازه تبریز و مورخین این طور استنباط میکنند که این شهر موغان همان شهر باجروان باشد که مستوفی کرسی آن شمرده و در زمان او خراب بوده است و وی جای آن شهر را در چهار فرسخی شمال برزند که هنوز نام آن در برخی نقشه‌ها دیده میشود معین کرده است .» وی در کتاب «نزهة القلوب» چنین مینویسد : «موغان از گریوه سنگ برسنگ که محاذی تومان مسگین است تا کنار آبارس از ولایت موغان است و در این مسافت چندان که کوه سبلان ناپیدا باشد گیاه درمنه در پائین زهر دار بود خوردنش چهار پایان را هلاک کند و در بهار زهرش کمتر بود و دابه گرسنه را مضرت از آنکه علفی دیگر خورده باشند و چون کوه سبلان پیدا شود این مضرت در آن درمنه نماند .»

۱- باجروان^۹

باجروان از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «فج، نط» و عرض شهرها از استوا «لح» در اول شهرستان موغان بود و اکنون خرابست و بقدر دیهی معمور. در مسالك الممالك آمده: «آنچه حق تعالی در کلام مجید در قصه موسی و خضر علیهما السلام میفرماید: واذقا موسی لفتاه لابر ح حتی ابلغ مجمع البحرین اوامضی حقباً تا اینجا که فانطلقا حتی اذالقی غلاماً فقتله قال اقتلت نفساً زکیه بغیر نفس لقد جئت شیئاً نکراً آن صخره صخره شیروان است و آن بحر بحر جیلان است و آن قریه دیه باجروان و آن غلام را در دیه جیران کشته اند»

هوای باجروان بگرمی مایل است و آبش از جبالی که در حدود آنست برمیخیزد حاصلش غیر از غله چیزی دیگر نمیباشد.

۲- برزند

از اقلیم چهارم است طولش از جزایر خالدات «میح نط» و عرض از خط استوا «لزمط» شهری وسط بوده است. بعد از خرابیش افشین غلام معتصم خلیفه عباسی آبادان کرد و نشست خود ساخت اکنون باز خراب است و بقدر دیهی معمور مانده هوایش بگرمی مایلست و آبش از عیون زمین مرتفع دارد حاصلش غله باشد.

۳- پیلسوار^{۱۰}

از اقلیم پنجم است امیری پیله سوار نام یعنی سوار بزرگ از امرای آل بویه ساخت و اکنون بقدر دیهی مانده است و آبش از روه باجروان است و حاصلش غله باشد.

۹- نزهة القلوب صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵.

۱۰- همان کتاب - همان صفحات

۴- محمودآباد ۱۱

در صحرای گاوباری برکنار دریاست . غازان خان مغول ساخت
از اقلیم پنجم است .
این شهر سابقاً برزند نام داشته و فعلاً بصورت قصبه‌ای است .

۵- همشهره ۱۲

از اقلیم پنجم است بساحل بحر جیلان ازو تادریا قرب دو فرسنگ
بود و در اول ابرشهره میخوانده‌اند و جای نشست فرهاد بن گودرز
بوده که او را بخت نصر شمارند و فردوسی در ذکر آن مقام و فرهاد
گوید بیت :

کز این ابرشهره چو فرهاد گرد بجنگ از جهان روشنائی ببرد
مقدسی در احسن التقاسیم برزند را از شهرهای آذربایجان
میشمارد و ورثان و موقان و میمد و برزند را باهم نام میبرد و جای
دیگر میگوید : برزند شهر خردیست و بازارگاه ارمنیان است و
بندرگاه این ناحیه و جای خوش آب و هوای سازگاری است .

مؤلف حدود العالم درباره موقان مینویسد: «برزن شهریست
خرم و آبادان با آبهای روان و کشت و بندر بسیار و ازوی جامه، قطیفه
خیزد، موقان شهریست و میر او را ناحیتیست برکران دریانهاده و
از ناحیت موقان دوشهرک دیگر هست که به موقان بازخوانند روی
رود پنبه خیزد و انگورها خیزد خوردنی و جوال و پلاس بسیار خیزد،
ورثان شهریست با نعمت بسیار و ازوی زیلوها و مصلی، نماز خیزد
و این شهرها که یاد کردیم از آذربادگانست.» .

۱۱- نزهة القلوب ، صفحات ۱۰۴ و ۱۰۵

۱۲- همان کتاب همان صفحات

سوابق تاریخی مغان و چند رویداد مهم تاریخی در آن

از گذشته بسیار دور مغان بغیر از آیات شریفه واحادیشی که ذکر آن رفت به لحاظ نبودن مدارك كافی اطلاعی در دست نیست و راجع به حوادث و رویدادهائی که پس از آغاز اسلام در این دشت پهناور رویداده تا دوره مغول مدارك موجود چندان زیاد نیست که حوادث و رویدادهای هر دوره از سلاطین را در آن بوضوح و روشنی بتوان بدست آورد. ولی از مختصر حوادثی که در اینجا خواهد آمد و به زحمت در کتب تواریخ بدانها دسترسی هست، مسلم میگردد که در این پهن دشت چه رویدادهائی رخ داده و چه تمدنی بوده و چه نیروهائی وجود داشته که مثلاً سلاطین وفرماندهان هنگام احتیاج به يك قشون ۲۰۰۰۰ نفری بدانجا رفته و نیروی لازم را از آنجا تهیه دیده و بمقابله دشمن میرفته اند.^{۱۳} چنانکه در جنگ سلطان احمد و ارغون خان بدستور خواجه شمس الدین صاحب دیوان الیناق با ۱۵۰۰۰ لشکری بعنوان مقدمه از مغان عازم ری و قزوین و خراسان گردید و یا در هنگامیکه غازان خان و بایدو بترتیب تقسیم ممالک بین خود اشتغال داشتند جماعتی از لشکریان مقیم بغداد و موغان به کمک بایدو رسیدند و امرا این پیش آمد را موقعی مناسب، جهت حمله به غازان و یاران او، پنداشتند و بایدو را به این قصد تحریک کردند و او زیر بار این تکلیف خائنه نرفت.

همچنین امیر شیخ حسن بازماندگان خواجه رشید و ساتی بیک زوجه امیر چوپان و ارپاگاون را با سیورغان پسر ششم امیر چوپان که از این خاتون بود، بدشت موقان روانه ساخت.

بنا بمدارك موجود و اوضاع و احوال و قرائن و اماراتی که از

۱۳- تاریخ مفصل ایران تألیف مرحوم اقبال صفحه ۲۲۸.

خلال تواریخ بدست می آید، دشت مغان مشحون از حوادث و رویدادهای تاریخی مهمی است که خواه قبل از اسلام و خواه بعد از اسلام در آن بوقوع پیوسته که متأسفانه قسمت مختصری از آنها از سطور کتب تاریخی قدیم بچشم میخورد و بسیاری از مدارک به لحاظ همان حوادث یا از بین رفته و یا در زمانی اتفاق افتاده که کتابت هنوز تعمیم پیدا نکرده بوده است. چنانکه بر حوادث و رویدادها و حکومتهایی که از آغاز اسلام تا اوایل سده ششم هجری در مغان رویداده و یا بر روی کار بوده است جز باختصار دسترسی بدانها نداریم و این وجیزه ای که در اینجا تقدیم خوانندگان گرامی میشود خلاصه ای از همان رویدادهاست بطور مسلم مدتها پس از آغاز اسلام مغان استقلال خود را با وجود ورود اعراب بسرزمین آذربایجان و سکونتشان در این نواحی از دست نداده بود و برای خود اسپهبدانی داشته که در برابر تازیان ایستادگی کرده و گردن باطاعت اعراب ننهادند. چنانکه در آغاز اسلام اسپهبدی داشته که آنرا «پسر دلوله» میگفته اند.

ولی پس از تسلط اعراب به ایران و مستقر شدن آنان در آذربایجان قشون تازی برای دست یافتن به اسپهبدان اهر و ورزقان و مغان که در آن زمان هر کدام به استقلال حکومت میکردند و وصول به اران و ارمنستان که همه ساکنان قسمت اخیر الذکر مسیحی بودند، پایشان به این صفحات گشوده شد و خواه ناخواه تصادماتی بین اسپهبدان ایرانی و تازیان روی میداده است که تا نیمه قرن پنجم هجری به طول انجامیده است و زمانی که اعراب خود را ضعیف میدیدند از حمله و هجوم منصرف شده در انتظار فرصت می نشستند و وقتی اسپهبدان احساس ضعف مینمودند در دژها و کوهستانهایی که می شناختند سنگر گرفته بمدافعه می پرداختند که نمونه بارز آنها قیام بابک و ایستادگی آن بمدت سی سال در برابر قشون بی شمار خلیفه عباسی است که در آن موقع سرزمین بابک از سوی جنوب بحدود

اردبیل و مرند و از سوی مشرق به دریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال بدشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب به نواحی جلفا و نخجوان و مرند کنونی میرسید و این سرزمینها بسرزمین بابلک معروف بود و همه از وی اطاعت و فرمانبرداری میکردند و آخرین اسپهبد مغان چنانکه خواهد آمد بسال ۴۴۶ هجری با وهسودان بچنگک پرداخته است .

آنچه مسلم است این است که تا اواسط قرن چهارم هجری آتش مخالفت با تازیان از هر طرف زیانه میکشید و در هر فرصت مناسب نمونه‌ای از این مخالفتها بشکلی در ناحیه‌ای به ظهور میرسید. ولی از این تاریخ ببعده که اسلام در تمامی اطراف و اکناف کشور ما رنگ ملی بخود گرفت و ایرانیان خود بر سرکار آمدند توانستند از زیر نفوذ بیگانه خود را مستخلص سازند و آنان را در خود مستحیل ساخته ریشه آنان را براندازند .

اسپهبد مغان بسال ۲۱

از اسپهبد مغان و نام و شرح زندگانی وی اطلاعی در دست نیست جز اینکه اسپهبد مغان در سال ۲۱ هنگام لشگرکشی بکیر بن عبدالله مدتها در برابر وی ایستادگی کرد و بالاخره با عده قلیل در برابر گروه بیشمار قشون تازی نتوانست تاب مقاومت بیاورد و ناچار از در مصالحه درآمد و پرداخت جزیه تن در داد چنانکه ابن اثیر در جلد سوم از تاریخ خود صفحه ۴۳ در ذکر وقایع سال ۲۱ هجری چنین مینویسد :

پس از آنکه دربند بوسیله سراقه سر فرماندهی قشون اسلامی فتح و کار آنجا فیصله یافت سراقه بفکر فتح سایر نقاط افتاد و علیمذا چند نفر از سرداران خود را روانه نواحی مختلف نمود منجمله بکیر بن عبدالله و حبیب بن مسلحه و خدیغه بن اسید و سلمان بن ربیع

را سوی کوهستان «لان» روانه نمود... بکیر را مأمور فتح مغان و حبیب را به تفلیس و خدیغه را به کوهستان و سلمان را بجای دیگر روانه ساخت و خود مژده فتوحات را به عمر خلیفه ثانی نوشت و اعزام سرداران را به نواحی مزبور به عمر گزارش نمود عمر پس از خواندن نامه و اطلاع از کیفیت امر خود را در مقابل امر انجام شده‌ای دید و از عاقبت کار اندیشناک گردید زیرا يك جنبه بسیار وسیع در يك دره بسیار صعب‌العبور در برابر قشون اسلامی قرار گرفته بود که هم مهارت و کاردانی لازم داشت هم قشون زیاد. اما کار از کار گذشته بود و نتیجه همان بود که عمر پیش‌بینی کرده بود زیرا دو نفر از سرداران مزبور نتوانستند کاری انجام دهند اما بکیر بر لشکر مغان چیره‌گشت و مردمان آن سرزمین را وادار بپرداخت جزیه نمود و فتح مغان بسال ۲۱ هجری انجام یافت.

تصادمات بین اسپهبد مغان و مروان بن محمد بسال ۱۲۳

احمد بن ابی یعقوب صاحب‌کتاب تاریخ یعقوبی در صفحه ۳۰۴ در میان حوادث سال ۱۲۳ چنین مینویسد :

«در سال ۱۲۳ هجری مروان بن محمد به ناحیه ارمنستان و سلمان بن هشام به ناحیه ملسطیه (ملاطیه ترکیه) لشکر کشیده‌اند و در سال ۱۲۳ هجری قمری سلمان بن هشام به جنگ تابستانی روم رفت و مروان بن محمد که در سرزمین ارمنستان بود پس از فراغت کار آنجا به سرزمینهای مغان و گیلان تاخت.» قدر مسلم این است که در این حمله و هجوم مروان بن محمد بر سرزمینهای مغان و گیلان که هر دو سرزمین اسپهبدانی داشته است، بین آنها تصادماتی بعمل آمده ولی جزئیات آنرا در تواریخ نیابوده‌اند.

اسپهبد بابک و مغان

یکی از نامداران آذربایجان که مدتها در برابر تازیان که آنزمان

در منتهای قدرت و سیطره بودند ، مردانه قلم علم نموده با تمام وجود از قسمتی از خاک ایران بدفاع پرداخت اسپهبد بابک دلاور و گرد آذربایجان است که انبوه قشون تازی و سرداران آن و حتی دستگاه خلافت از بیم وی خواب راحت بر چشم نداشتند که شرح زندگی و دلاوریهای وی را بخوبی میدانیم و از ذکر جزئیات حوادث آن میگذریم. در مدت زمانی که بابک در برابر تازیان ایستادگی کرد مغان جزو قلمرو بابک بوده در مواقع لزوم از آنجا و مردمان و قشون مغان استفاده میکرده است .

حکومت متشکله در مغان بسال ۲۱۲ هجری

حکومت مغان در سال ۲۱۲ هجری قمری با مشکله نامی بوده که بقول ابن خردادبه چنانچه از نامش پیداست نژاد پارسی داشته است و وی در کتاب معروف خود موسوم به المسالك الممالک که بسال ۲۳۰ تا ۲۳۴ تألیف نمود، در شمردن شهرهای آذربایجان و حکام آنها تبریز را از آن محمد بن رواد و مرند را از آن محمد بن بعیث و مغان را نیز از آن مشکله نامی می نگارد. ولی از کیفیت احوال وی اطلاع دقیقی در دست نیست .

اسپهبد مغان بسال ۳۲۶

در این زمان اسپهبدی مغان را شخصی بنام پسر دلوله داشت که بهمین نام معروفست و معلوم میگردد که وی تبار ایرانی داشته و تا آن تاریخ نام و نسب خود را حفظ نموده بوده است. چنانکه مرحوم کسروی در تاریخ شهریاران گمنام در بیان وقایع جنگ لشگری بسا دیسم و گریختن وی بمغان و دوستی آن با اسپهبد مغان چنین مینویسد: «... در این زمان اسپهبد مغان پسر دلوله بود که به پیشواز لشگری شتافت و همگی او را با سرکردگانش بخانه خود فرود آورد و محبت بسیار نمود و لشگری فرماندهان خود را در مغان گذاشته و

خود بگیلان رفت و پسر خود موسوم به لشگرستان و برادرش را با جوانان جنگی بهمراه آورد و بجنگ دیسم شتافت چون دیسم تاب مقاومت نیاورد بدان سوی ارس فرار کرد ولی پسر و برادر زاده اش لشگری بدانها تاخته وعدهای را کشتند و دیسم نیز فرار کرد و پس از این پیروزی لشگری در آذربایجان بحکومت پرداخت و با اسپهبدان مغان دوست و یگانه بودند و بالاخره پسر دلوله اسپهبد مغان در اثر ناخوشی با عده زیادی درگذشتند .

آخرین اسپهبد مغان در سال ۴۴۶

بطوریکه در پیش گذشت، اسپهبدان مغان هر کدام باستقلال حکومت میکردند و اعتنائی به تازیان و دیگر زمامداران آنزمان نداشتند .

نام اسپهبد مغان در این سال دانسته نیست و نامی از وی بجز «اسپهبد مغان» آن هم در قصیده معروف شاعر نامدار تبریزی، قطران بچشم نمیخورد . اسپهبد مغان در این زمان با ابومنصور وهسودان که بسال ۴۴۶ حکومت تبریز را داشته و ممدوح شاعر معروف قطران تبریزی بوده، معاصر بوده است ولی اعتنائی به امیر وهسودان نداشته و از وی اطاعت نمی نموده است این امر بر امیر وهسودان گران آمده و در صدد جنگ با اسپهبد مغان برمی آید. علیهذا لشگر زیادی تمپه دیده و بفرماندهی پسر بزرگش امیر ابونصر مملان بمغان فرستاد و در جنگی که بین قشون امیرنصر و اسپهبد مغان در گرفت نظر به فزونی عده قشونی ابونصر، اسپهبد مغان شکست خورد و ناگزیر از اطاعت امیر وهسودان شد و فرمانبردار وی گردید و برای اینکه بعدها اسپهبدان از در مخالفت در نیایند ابونصر دژی را در اردبیل بنا نهاد و عدهای از قشون خود را در آنجا بیاسداری گماشت .